



سخنرانی حج ۸۵

حاج حسین خوش بچه

حج ۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان العين الرجيم، العبد المؤيد،
الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته السلام على الحسين و على بن
الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين و
رحمة الله

پیغمبر فرمود که بعد از من اتمم هفتاد و سه فرقه
می شود، یا یک روایت دیگر دوازده فرقه می شود؛ اما یک

فرقه‌اش ناجی است، باقی دیگران‌ها، صحیح نیست؛ اما فرمایش پیغمبر اکرم را کسانی که به هم زدند، این دو نفر بودند. اگر آنجا فرمایش پیغمبر اکرم را احترام می‌کردند، من قسم می‌خورم که یک دانه کافر روی زمین نبود؛ چون که خدا یک وحدتی در تمام کل خلقت به وجود آورد: «وحده وحده، انجز وحده، نصر عبده، عز جنده»؛ یعنی جان تمام خلقت ولایت است. این دو نفر اینها را به هم زدند، لعنت خدا و رسول به این دو نفر باشد.

حالا در مردم تفرقه انداخت، مردم همه ادیانی شدند؛ یعنی هر کسی یک راهی را گرفت و رفت. همین طور که آن ولایت را اطاعت نکرد، این هفتاد و سه یا دو فرقه هم

اطاعت نکردند. آن چیزی را که خواست این دو نفر بود نکردند، اگر می کردند، همه اهل تسنن بودند. چرا هر چه کسی یک ادیانی شد؟ پس آن واقعیتی که باید در این خلقت باشد و همان «وحده وحده، انجز وحده، نصر عبده» [است] خدا به تمام خلقت وعده داد، ای خلقت، من کسی را برانگیخته می کنم که تمامتان به من نزدیک باشید. چرا خدا می گوید؛ شما از شاهرگ به من نزدیک تر هستید؟ ببین، نزدیکی به خدا، ولایت است. اگر نه ما از خدا دوریم.

شما وقتی حسابش را می کنید، ببین، خدا روی خانه خودش چقدر حکم گذاشته است. تمام حکمها صحیح است. نماز صحیح است، روزه صحیح است، امر به

معروف صحیح است، کمک به فقرا صحیح است، دیدن همدیگر رفتن صحیح است. آنچه که هست، سنت پیغمبر است؛ اما مردم در آن زمان عبادتی شدند، دنبال عبادت رفتند. عزیزان من، ما هم باید الان یک قدری بیدار شویم. چرا می گوید نیم ساعت فکر، بهتر از هفتاد سال عبادت است؟ فردای قیامت یک عده ای هستند که توی آن صراط مستقیم نرفتند، یک صراطی را برای خودشان درست کردند. چرا می گوید جای بدعت گذار جهنم است، یا طاغوت است؟ چرا؟ توی مردم تفرقه می اندازد، توی ولایت تفرقه می اندازد، می گوید: ولایت، «من» هستم! مگر عمر و ابابکر نگفتند «من» هستم. «من» به درد نمی خورد، ما باید تسلیم

باشیم.

رفقای عزیز، هر کسی این نوار من را می شنود، الان ما توی خانه خداییم و داریم حرفی که می زنیم، انشاءالله، امیدوارم، به رضای خود خدا باشد. عزیزان من، یک قدری باید فکر کنید. برو کار بکن، هر کسی باید پی یک کاری برود؛ اما آن کار، باید فکر هم داشته باشی. کار تمامی دارد، حالا یک میلیارد هم جمع کردی! چه کار [می خواهی بکنی]؟ به درد که نمی خورد! شما اگر الان یک میلیارد هم جمع کردی، برادر، به چه دردی می خورد؟ تمام ما داریم مال دنیا فعالیت می کنیم، هیچ توجه نداریم که این خلقت تنظیم است. ما نباید تنظیم را به هم بزنیم، روی خیالهای خودمان عبادتی بشویم.

عزیزان من باید ولایتی بشویم. وقتی که مردم پشت کردن به امیرالمؤمنین، پشت کردن به ولایت، رفتند عبادتی شدند، حالا یک دفعه خدا می گوید: به عزت و جلالم قسم، اگر عبادت ثقلین کنی، امیرالمؤمنین را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول نداشته باشی، تو را به جهنم می اندازم. اگر شما به حرف من شک دارید، نگاه به کتاب کافی بکنید، آن جا نوشته، من سندش را هم نشانتان می دهم. پس عزیزان من، خدا حمایت از ولایت می کند.

عزیزان من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، بیابید حامی خودتان را خدا قرار بدهید. چرا حامی خودت را خلق قرار می دهی؟ آخر، آن خلق چه می شود؟ همان که این همه

دوستش داری، روح از بدنش بیرون برود، بوی گند به او می افتد. تو داری پی یک بوگندو می روی. دارم به شما هشدار می دهم، والله، این القای خداست؛ اما [آیا] ولایت [هم] این است؟ ولایت، نور خداست، حالا تمام این کارها را چه کسی به هم می زند؟ چه چیزی به هم می زند؟ عبادت تو را چه چیزی به هم می زند؟ زحمت تو را چه چیزی به هم می زند؟ فقه و اصولت را چه کسی به هم می زند؟ عبادتت را چه کسی به هم می زند؟ نمازت را چه کسی به هم می زند؟ حج تو را چه کسی به هم میزند؟ عمرهات را چه کسی به هم می زند؟ کربلایت را چه کسی به هم می زند؟ مشهدت را چه کسی به هم می زند؟ نمازهای نصف شبت را چه کسی به هم می زند؟

این به هم زدن ولایت، [همه آنها را به هم می‌زند] یعنی اگر ولایت نداشته باشی، آنها همه‌اش زحمت است. درود خدا به روح حاج شیخ عباس تهرانی، می‌فرمود؛ اگر ناصبی زنا کند، بهتر است نماز کند. باز یک چیزی گیرش می‌آید؛ اما این نماز چیزی گیرش نمی‌آید، چرا؟ ولایت ندارد.

عزیز من، شما باید فکر کنی، این عبادتت را چه کسی یک دفعه هیچ چیزش می‌کند؟ بی‌ولایتی. تو باید دور ولایت بگردی. عزیز من، گفتم این مکه، معظم است. جای دیگر، من در نوار دیگری گفتم، ما دو مقر داریم، توی تمام خلقت، یک دانه داریم که عرش خداست، [امر] آن به تمام خلقت پخش می‌شود، امام صادق

می فرماید: ما همه هفته آنجا می رویم، رسول الله برای ما صحبت می کند. دو مقرر داریم: یک مقرر [دیگر] مکه معظمه است. یک مقرر عرش خداست، ببین، اینجا چه می شود؟ اینجا پخش می شود، مسلمانها اینجا می آیند استفاده می کنند، پخش می شود، اما چه چیزی پخش می شود؟ پخش شدن باید با ولایت باشد. باید عزیز من این مقرر، مقرر آمرزیدن آدم است. خدا [از سر گناهان] می گذرد. فردا، انشاء الله، به امید خدا، شما بعد چند روز دیگر منا می روید. چرا می گوید در منا هر گناهی داری آمرزیده می شوی. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می فرمود: کمتر نتیجه مکه این است، خدا از گناه کوچک و بزرگت می گذرد؛ اما این از برای شیعه است.

من با علما یک بحثی داشتم، با چند تا از علما بحث داشتم، اینها وقتی یک روایت و حدیث را می خوانند، اغلب آنها عصاره اش را نمی دانند. عزیز من باید، عصاره حدیث و روایت را بدانی. خدمت یکی از مراجع رسیدم، این مطلب را گفتم، ایشان قبول کرد. گفتم: عزیز من، باید عصاره اش را بدانی. اگر عصاره هر مطلبی را ندانی، فایده ندارد. ایشان این روایتی را که خوانده بود، گفت: اهل تسنن هم آمرزیده می شوند. گفتم: عزیز من، درست است، باید عصاره را بدانی، یا القاء داشته باشی، بدانی، یا از «علم یقذفه الله من تشاء» داشته باشی، اگر نه تو همین چیزی را که توی این کتابها خواندند و نوشتند را می گویی. تو نمی توانی، نمی توانی، عصاره اش

را نمی دانی. [این روایت] صحیح است، اگر اهل تسنن در منا بمیرند، به واسطه وجود مقدس امام زمان، به واسطه آن روح تمام خلقت؛ یعنی وجود امام زمان، این همان جا آمرزیده است، اما از آن جا که خارج بشود، این [اهل تسنن]، آن دو نفر را می خواهد، با عشق و علاقه آن دو نفر از دنیا می رود. این منحصر به شیعه است که خدا تمام گناهانتان را می آمرزد. از آن جا هم که آمدی پاکی، پاک تر می شوی؛ اما خوش به حال آن شیعه که الان که شما در منا رفتی و تسلیم شدی، خدا از تمام گناهان کوچک و بزرگ شما در می گذرد؛ اما دیگر گناه نکند. تو الان مثل یک بچه ای می مانی که اصلاً گناه نکرده است.

عزیزان من، توجه کنید. شما که انشاءالله از منا خارج می شوید، مانند یک طفلی می مانید که اصلاً گناه نکرده است. تمام پرونده های ما سیاه است؛ به وجود مقدس ولی الله الاعظم، آقا امام زمان، پاک می شود. ای حجاج محترم، ای عزیزان من، ای کسانی که مهمان خدایید، ما باید مهمان ولایت باشیم؛ یعنی مهمان خدا باید تشکر از علی بن ابوطالب بکند، هیچ نباشد. این حرف را گفتم و دوباره یک قدری تکرار شد، ایشان قبول کردند. این قبولی خیلی درست است. پس انشاءالله، امیدوارم که شما هم در آن جا می روید، بگویید خدایا، از سر گناه کوچک و بزرگ ما در گذر.

باز خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می فرمود: یک

گناه‌هایی کرده، پیش تو کوچک بوده است. مثلاً ایشان می‌گفت: یک پوست خربزه آنجا انداختی، لیز خورده، بعد از بیست سال مرده است، خون گردنش است، به جان یکی، به شوخی، یک هو کردی، تکان خورده است، این خون گردنش است. یک گناه‌هایی که شما فکر می‌کنی، می‌گویی من این کار را نکردم، نستجیر بالله من زنا نکردم، آن یک گناه است، یک گناه‌های کوچکی است. تو آن کار [گناهان بزرگ] را نمی‌کنی؛ اما از این گناهان [کوچک] ما داریم دیگر. آن جا که بروید، انشاءالله بگویید: خدایا، از سر گناه کوچک و بزرگ ما [در] گذر. به واسطه حجت خدا که اینجا تشریف دارد، خدا به ما یک کادو بده، [آنجا] کادوی ولایت بگیری. چه

چیزی می گویی یک ماشین می خواهم، اینها را می خواهم؟ اینها که آدم می خواهد، مال این است که تو به بلوغ نرسیدی، این چیزها را می خواهی. اگر آدم به بلوغ برسد، بازی نمی خورد. عزیز من، آدم از حجت خدا باید چیزی بخواهد که ممتاز باشد.

من خدا می داند، وقتی خدمت ایشان رسیدم، به این صورت خواستم، گفتم: آقا جان، اگر تمام این خلقت را تو در اختیار من بگذاری، عالم را در اختیار من بگذاری، من دلم خوش نیست، اینها، چون که خلق است؛ اما من درخواستی که از شما می کنم، من باور شما باشم، حالا که باور شما شدم، عنایت کنید، حمایت از ولایت کنم، چون که روح و عصاره تمام خلقت زهرا [حمایت از ولایت

کرد و جانش را فدا کرد]. اصلاً عصاره تمام خلقت زهراست، ما نمی فهمیم، یک چیزهایی را توی این کتابها می خوانید و مرتب هم می خوانی و مرتب دوباره می خوانی و سه باره می خوانی و من را هم ذلّه می کنی. عزیز من، توجه داشته باش، خودت را اینقدر خسته نکن. تو باید عزیز من، قربانت بروم، توجه داشته باشی. من نمی گویم کتاب نخوان، باید توجهات به ولی الله الاعظم باشد، توجهات به ولایت باشد، ببین، قبولی این کارها که کردی چیست؟ قبولی اش ولایت است. توجه کن، تسلیم ولایت بشو، بعد کتاب بخوان.

من دوباره تکرار می کنم، فقه و اصول از برای امام صادق، امام باقر است؛ اما فقه و اصولی که به ولایت

وصل نباشد، جهنم است. آقایان، مگر اهل تسنن فقه و اصول نمی خوانند؟ چرا اهل جهنم هستند؟ به فقه و اصولت نناز، به ولایت بناز. ببین، چه داری و کجا هستی و کجا می روی؟ هیچ وقت توجه به کار خودت نداشته باش، به قبولی داشته باش. عزیز من، فقه و اصول را باید در اختیار ولایت بگذاری. کجا فقه و اصول در اختیار ولایت است؟ آن زمانی که از خودت حرف نزنی. اگر از خودت حرف بزنی، برای فقه و اصول مشابه درست کردی. تو نباید مشابه درست کنی، دیگر من آخر عمرم است می گویم، چندین سال است که می خواهم بگویم، من دیگر دارم، خلاصه عمرم را روزشماری می کنم؛ اما شما غصه نخورید. من این را می گویم، دارم

این را می گویم که این را بگویم. ما حالا مدت زمانی دیگر هستیم، چون که وقتی مریض خانه بودم، [عزرائیل] سراغم آمد، گفتم حالا برو، چون که عزرائیل می آید اجازه از مؤمن می گیرد. آب می آورد به او می دهد. وقتی آمد، گفتم: بابا، حالا برو، بگذار چند وقت اینجا باشیم، این هم اقبال من گفته که برای شماها صحبت کنم. این که می گویم روزشماری می کنم، رفقای عزیز ناراحت نشوند، من باید بگویم که روزشماری می کنم، تا حرفم را بتوانم بزنم. امیدوارم رفقای عزیز توجه بفرمایند.

عزیز من، دوباره تکرار می کنم، تو باید قبولی [ولایت داشته باشی]. چرا؟ اگر آن نباشد، می گوید: اگر عبادت

ثقلین کنی، تو را می‌سوزانم. پس باید فقه و اصول از وجود امام زمان تقلید کند، [آن] تقلید را به ما بگوید، آن می‌شود عالم ربانی، یعنی با رب ارتباط دارد، رفقای عزیز، اهل علم، من به شما می‌گویم، حجت به شما تمام است، عزیزان من، باید شما خودتان را در اختیار ولایت بگذارید، قال الصادق، قال الباقر [بگویید]. مگر نبود آن کسی که خدمت امام صادق می‌آمد، می‌رفت در ده و دهکده می‌گفت، حالا به او گفت می‌خواهی پیغمبر بشوی، یا امام، گفت؛ من! گفت؛ چرا نمی‌گویی قال الصادق، قال الباقر، از خودت حرف می‌زنی؟

من دوباره تکرار کنم، چون که مطلب یک قدری در مقابل کسانی که کشش ندارند، کسانی که اطمینان به

حرفهای خودشان دارند، [سنگین است] مگر به پیغمبر نمی گوید، اگر حرف از خودت بزنی، رگ دلت را قطع می کنم، تو چه کاره ای از خودت حرف می زنی؟ آن را که به پیغمبر گفته، به رسول الله قسم، به خدا قسم، اگر رسول الله غیر از آن حرف [خدا را] می زد. این را به علما گفته، به فقها گفته، به اینها که حرف از خودشان می زنند گفته است که مبادا حرف از خودتان بزنید، اگر حرف از خودتان بزنید در اختیار حرف خودتان هستید، در اختیار کلام خودتان هستید، چرا توجه نمی کنید؟ اما اگر حرف از خدا بزنی، در اختیار خدایی، اگر حرف از امیرالمؤمنین بزنی در اختیار علی هستی. چرا در اختیار اینها نیستید، در اختیار خودتان می روید، به غیر از

[اینکه] مردم را گمراه می کنید، خودتان هم گمراهید. خدایا شاهد باش، اگر من نظری دارم به کسی، خدایا من را لال کن، من دارم حرف می زنم، اینجا القای خداست، من هم می زنم، من به هیچ کس نه کاری دارم، نه خیالی دارم، نه فکری دارم، یک چیزی در دهان من می شود، من دارم به شما می گویم، پس حرف صحیح است. چرا شما می گوید ما می توانیم؟ عالمی آمد آن جا، منزل ما، گفت ما می توانیم یک چیزی را رشد بدهیم. مبلغی است که در اصفهان ممتاز است، ایشان می خواست برود مشهد، آن آقای چیز معرفی کرده بود، آمده بود آن جا، معمار منتظرین، گفتم: نه آقا، نداریم این کار را بکنی، گفت؛ چرا؟ گفتم؛ تو اصلاً حق نداری

رشد بدهی، ولایت خودش رشد خلقت است، خدا رشد خلقت است، تو چه چیزی را می خواهی رشد بدهی، تو باید اگر می خواهی رشد بدهی، به این صورت بگویی. بگویی: آقا جان، این حدیثی که من گفتم امام باقر گفته، امام صادق گفته، امام حسین گفته است؛ یعنی یک سند ولایی رویش بگذاری، نه سند خودت را رویش بگذاری، سند خودت به درد خودت می خورد. انصافاً، وجداناً، این مرد یک قدری سرش را، به قدر یک ربع زیر انداخت، گفت: حرف شما صحیح است. هر کسی دیگر به من می گفت من قبول نمی کردم؛ اما حرف شما استدلال است، من دیگر این کار را می کنم.

پس اینجور که من گفتم، گفتم قربانتان بروم، این آقا

می گوید که نمی دانم علم فلسفه، من خواندم می دانم فلسفه، درود خدا به علامه طباطبایی، اگر فلسفه می گفت، یک استاد فلسفه بود، حاج شیخ عباس با ایشان دوست بود، ما هم حالا بالاخره با حاج شیخ عباس دوست بودیم، نمی خواهم خودمان را بزرگ کنم، واللہ، من از هر کوچکی کوچک تر هستم؛ اما ایشان می گفت، ما باید فلسفه حدیث و روایت را بفهمیم به مردم بگوییم، نه اینکه من از خودم بگوییم. درود خدا به روحش، این است بابا جان، عزیز من، قربانتان بروم، فلسفه باید، فلسفه حدیث و روایت را بفهمی، به من عوام، اینها که بنده های خدا ندارند، آن رفته آهنگر است، آن رفته کاسب است، آن نمی دانم [کار دیگری

دارد]، هر کسی بالاخره یک کسبی دارد، ما رفتیم پی کسب، حالا شما یا خمس خوردی یا سهم امام خوردی، یا نخوردی، یا بابایت به تو داده، درود خدا به روح آقای بروجردی، من درس خیلی رفتم، یکی آقای حکیم بود، یکی آقای بروجردی، وقتی می گفت، می گفت امام صادق اینجور گفته، امام باقر اینجور گفته، علامه هم اینجور گفته، شیخ مفید هم اینجور گفته است. خب، این اول وصلش می کرد به یک جایی، این علم فلسفه چیست که می گویند ما از خودمان می توانیم حرف بزنیم؟ مگر تو چه کسی هستی؟ تو پی ببر به سابقت که خودت را نمی توانستی ضبط کنی، فلسفه [این است که]، باید فلسفه یک کاری را بدانی بیایی به ما بگویی،

این چیست که داری، این حرفها چیست درست کردید؟ شما هم از آن فرقه‌ای‌ها هستید که این حرفها را درست می‌کنید. آخر، این حرفها چیست که درست می‌کنید. عزیزان من، یک قدری فکر کنید. چرا می‌گویند نیم ساعت فکر بهتر از هفتاد سال عبادت است؟ بیا فکر کن و با فکر حرف بزن.

آن یکی می‌گوید عارف، این عارف است، نمی‌دانم، تو عارف به چه هستی؟ تو عارف به سوادت هستی. تا زمانی که جمهوری اسلامی نشده بود، سواد سیاهی بود، هر حرفی که من دارم می‌زنم، اگر روی حدیث و روایت نبود، بیایید اینجا من بیست هزار تومان می‌دهم. [سواد] سیاهی بود، حالا سفیدی شده، عرفا یعنی چه؟

عارف آن است که بگوید: قال الصادق، قال الباقر، عارف آن است که بگوید امیرالمؤمنین اینطور گفت، زهرای عزیز اینطور گفت؛ افشای ولایت کند، افشای نبوت کند، افشای توحید کند، افشای خداشناسی کند، نه افشای خودش را. عزیزان من، افشای خودش که به درد نمی خورد. توجه، توجه، توجه کنی که فردای قیامت، به تو می گوید چرا [این حرف را] زدی؟ چه چیزی جواب خدا را می دهی؟ اگر بگوید، می گویم امام حسین گفته، امام حسن گفته، امیرالمؤمنین گفته است. من هم همین را گفتم، ما هم همان هست، ما چیز دیگر نیامدیم که بگوییم.

عزیزان من، یک قدری دلم می خواهد توجه بفرمایید،

قربانتان بروم، فدایتان بشوم، واللّٰه، من دوست شما هستم. من دیگر نه پول به دردم می خورد، نه مرید به دردم می خورد، نه پول به دردم می خورد، نه مرید به دردم می خورد که این حرفها را بزنم مرید به هم بزنم یا پول به من بدهند. پس بدانید که من محض خدا می زنم، من حرفهای خدا را می زنم، من امر خدا را دارم به شما می گویم، من امر ولایت را دارم به شما می گویم. عزیزان من، قربانتان بروم، گوش بدهید، انشاءالله الان که آمدید مکه معظمه، انشاءالله در منا که می روید، به قول فرمایش این حاج شیخ عباس، خدا تمام گناهانتان را آمرزیده، دیگر مواظب باشید گناه نکنید، آنجا هم که می روید، من یادتان می دهم، ببخشید؛

اول چیزی که می خواهی، آقا جان، فدایت بشوم، ما می خواهیم یاور تو باشیم. عزیز من، من رفتم کربلا، آدمم به آقا قمر بنی هاشم، آقا ابوالفضل گفتم، ابوالفضل جان، بیا ما را با خودت مشترک کن، همین طور که تو یاور امام حسین بودی، ما هم باور امام زمانمان باشیم.

یکی بخواهی که خدا از سر گناه کوچکتان و بزرگتان درگذرد،

یکی از خدا بخواهید که خدای تبارک و تعالی، تامینتان کند. خدایا، اگر من می خواهم تامین بشوم، می خواهم دستم پیش غیر تو دراز نباشد، ما در مقابل امام زمان فقیریم، ما در مقابل امام زمان گداییم، مبادا دستمان

پیش کسی دراز باشد.

یکی از خدا بخواهید، نه بدعت گذار باشیم، نه پیرو بدعت گذار.

یکی از خدا بخواهید نسلتان ولایتی باشد، امروز قربانتان بروم، آخرالزمان است، خیلی سخت است. چون که می فرماید، اگر یکی با دین از دنیا رفت، ملائکه آسمان تعجب می کنند. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، پس دین چیست؟ آن ها دست از ولایت برداشتند، ما هم دست از ولایت برداشتیم، ولایت امر دارد. امر ولایت، خود ولایت است، امر خدا، خود خداست، امر قرآن، خود قرآن است. مگر اهل تسنن چه کردند؟ پشت به ولایت

کردند؟ حالا خدا می گوید مرتد و کافر شدند. توجه کنید، پشت به ولایت نکنید. پشت به ولایت آن زمانی می کنید که امر ولایت را اطاعت نمی کنید.

خدایا، عاقبتمان را به خیر کن.

خدایا، ما را بیامرز.

خدایا، ما را از خواب غفلت بیدار کن.

خدایا، اینها را که گفتیم، خدایا به حق امام زمان در قلب مبارک حضار مجلس و کسانی که این نوار من را می شنوند بدمد، عمل کنند، تا آخر عمرشان، خدایا از ایشان بگیر.

خدایا، وسوسه شیطان توی این حرفها نیاید. این حرفها

یک حقیقت باشد، این حرفها توحید باشد، این حرفها ولایت باشد، این حرفها امر قرآن باشد، این حرفها امر خدا و پیغمبر باشد.

خدایا، این امر را به کسانی که این نوار من را می شنوند، در قلب مبارکشان جاری بکن. (صلوات)

یا علی